

مقبولیت در گروای مردم

دولت در ایران هنوز متصدی بخش عمده اقتصاد کشور است و به تصدی‌گری می‌پردازد و با چنین وضعیتی بخش خصوصی توان فعالیت ندارد. هنوز اقتصاد ایران تک‌پایه و متکی بر نفت است، وضعیت اشتغال مناسب نیست و بی‌کاری و تورم به میزان قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. متأسفانه میانگین رشد بایلد پذیرفت‌ک‌ه در حوزه از انقلاب حدود دوونیم تا سه درصد است در حالی که طبق الزامات سند چشم‌انداز ۲۰ساله که توسط رهبر انقلاب ابلاغ شده است، باید متوسط رشد سالانه هشت درصد باشد. حتی این عدد در دولت آقای احمدی‌نژاد به منفی ۶۰٫۸درصد رسید. به‌طور کلی باید پذیرفت‌ک‌ه در حوزه اقتصاد چه در سطح جهانی و چه حتی منطقه‌ای ضعیف عمل کردیم.

آقای جنتی چند روز پیش گفت که «مردم تحمل گرسنگی و تشنگی را دارند. ولی تحمل شکست انقلاب را ندارند.»
آقای مصباح‌یزدی نیز چندی‌پیش در بازخوانی اهداف گفت که «برخی هدف انقلاب را رفع فقر و محرومیت می‌دانند؛ اگر این‌گونه باشد، انقلاب اسلامی چه تفاوتی با انقلاب‌های مارکسیستی و لیبرال‌بینی داشت؟»
این سخنان در مقابل خوانش شما اهداف انقلاب قرار دارد. سخنان این دو شخصیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

قبول داریم که تمام اهداف انقلاب در مسائل اقتصادی خلاصه نمی‌شود. اما بی‌تردید یکی از مهم‌ترین آرمان‌های انقلاب اسلامی رفع فقر بوده است زیرا وجود فقر نشان از وجود بی‌عدالتی است و هیچ‌کس شک ندارد که انقلاب به‌دنبال رفع بی‌عدالتی بود. انقلاب اهداف دیگری مانند آزادی‌های سیاسی و مدنی، استقلال و استقرار ارزش‌های دینی را نیز دنبال می‌کرد اما در کنار تمام اینها حمایت از طبقات محروم نیز به‌شدت مهم قلمداد می‌شد. پیامبر (ص) می‌فرماید که فقر به کفر می‌انجامد یا آنکه اسلامیت مؤمنان (ع) می‌گویند هر کجا ثروت انباشته‌ای دیده شود، در کنارش حقوق تضییع‌شده دیگران وجود دارد. امام به‌صورت مدام خطاب به مسئولان می‌گفت که درصدد رفع فقر و کمک به محرومان باشید. کسانی که رفع فقر را در زمره اهداف انقلاب نمی‌دانند، جلد ۲۲ حقیقه‌نور را تورق می‌کنند تا دریابند که امام تا حد چه لزوم رفع فقر تاکید داشت. امام در سال ۵۸ و پیش از هر اقدام دیگری دستور تأسیس جهاد سازندگی را داد تا مشکلات مردم محروم برطرف شود. اساسا فلسفه نهضت انبیا تحقق عدل و قسط است و در دید مسلمانان، به‌ویژهٔ شیعیان در حکومت امام زمام (ع) برنامه‌های اصلاح‌محور به‌گونه‌ای است که فقر ریشه‌کن می‌شود و افراد برای دادن صدقه و زکات مال خود باید شهر به شهر بگردند تا یک فقیر پیدا کنند. به‌جای تحریف اهداف انقلاب بهتر است که در مقابل رانت‌جویی‌ها، فسادطلبی‌ها، اختلاس‌ها، ناکارآمدی‌ها و بی‌برنامگی‌ها ایستاد تا با تحقق اهداف راستین انقلاب، مردم به رفاه دست یابند. روا نیست که بعد از ۴۰ سال هنوز بخشی از مردم زیر خط فقر یا نزدیک به آن باشند.

آی‌کی از مشکلات دیگری که در شرایط کنونی به چشم می‌خورد، پایبندنبودن برخی مسئولان به نص قانون اساسی است. به‌عنوان بحث یابانی بفرمایید که این مشکل تا چه حد به سیاست‌بازی‌ها و تا چه میزان به اصلاح‌نشدن قانون اساسی از سال ۶۸ تاکنون بازمی‌گردد؟ و برای رفع چنین نقصانی چه باید کرد؟

قانون اساسی ما بسیار مترقی است؛ البته نمی‌گویم که بدون ایراد است و تحت هیچ شرایطی نباید اصلاح شود اما مشکل فعلی ما در اجراشدن قانون اساسی است. اصول متعددی از قانون اساسی حقوق بسیاری را برای مردم فرض کرده است که بعضی از آنها نادیده گرفته می‌شود و مشکل کار دقیقاً در همین نادیده‌گرفتن اصول این قانون است. اکنون برخوردی دوگانه با مردم می‌شود؛ به‌نوعی که برخی می‌توانند در هر کجا و در هر زمان راهپیمایی کنند و حتی از دیوار سفارتخانه‌ها بالا بروند و برخی دیگر از برگزاری یک تجمع آرام منع می‌شوند. مشکل این روزهای ما تبعیض ناروا میان گروه‌های مختلف مردم است که می‌تواند آسیب‌زا باشد. برای آنکه چنین بحران‌هایی حل شود، باید به آرمان‌های انقلاب و امام رجوع کنیم و قانون اساسی را محترم بشماریم و درصدد اجرای دقیق آن باشیم تا در این صورت با برقراری عدالت در تمام زمینه‌ها و ایجاد اتحاد ملی بتوانیم از مشکلات موجود به سلامت عبور کنیم. در پایان لازم می‌دانم ضمن ادای احترام به روح بلند حضرت امام خمینی(ره) و شهدای بزرگوار انقلاب به‌خصوص شهدای برجسته نهضت اسلامی مانند آیت‌الله شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید رجایی، شهید باهنر، شهدای محراب و شهدای سسرافراز دوران دفاع مقدس و نیز شخصیت‌های بزرگ و تاریخ‌سازی نظیر مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و بیت رفیع حضرت امام بر این نکته کلیدی تأکید کنم که همان‌گونه که رمز پیروزی ما در انقلاب اسلامی وحدت و همبستگی همه ملت با پیروی از دستورات امام خمینی بود، امروز نیز شرط دوام و بقای انقلاب و سربلندی ایران اتحاد، انسجام ملی و تلاش بی‌وقفه برای ساختن آینده‌ای بهتر با محوریت رهبری و اجرای دقیق قانون اساسی است.

آی‌می‌خواهم با شما درباره اتفاقات زندان دوران شاه صحبت کنم.

پس اجازه دهید من از این فرصت استفاده کنم و در ابتدا نظر خود را درباره زندان بگویم. به نظر من زندان باید یکی از بی‌افتخارترین اختراعات ضروری بشر از دیرباز تاکنون محسوب شود. اگرچه در همه نظام‌های حکومتی، روا یا ناروا یا به تعبیر دقیق‌تر، مشروع یا غیرمشروع، حتی در دنیای مدرن به‌عنوان پدیده‌ای برای ایجاد محدودیت و مجازات مجرمان در نظام‌های حقوقی و قضایی پیش‌بینی شده و از آن استفاده می‌شود؛ ولی دست‌کم در برداشت من، پدیده‌ای نخواستی به حساب می‌آید.

آ‌چرا؟

چون با حقیقت فطرت و ذات انسان‌ها و آنچه در سرشت آفرینش ودیعه گذاشته شده است؛ یعنی آزادی، ناسازگار است. این احساس فردی است که چنین تجربه‌ای را در گذشته داشته است.

آ‌ در میان آن همه گروه و تشکیلات با گرایش‌های متعدد، زندان دوران شاه پدیده خاصی تلقی می‌شود؟

اتفاقاً بد نیست دسته‌بندی‌ای از زندانی سیاسی- امنیتی پیش از انقلاب ارائه و آنان را به چند دسته تقسیم کنم. برخی زندانی سیاسی- امنیتی فردی بودند؛ یعنی به اعتبار موقعیت و منزلت شخص خودشان، از نظر دستگاه امنیتی رژیم شاه، دستگیر و زندانی می‌شدند؛ مثل یک نویسنده یا حتی یک شخص عادی که به دلیل نوع مطالعه برخی کتاب‌هایی که شخصاً مطالعه می‌کرد، گاهی اوقات ممکن بود در تله دستگاه امنیتی گرفتار شود. گروه دوم زندانیان مخفی بودند؛ مثلاً محفل‌های دانشجویی که با سازمان و تشکیلات خاصی ارتباط نداشتند یا هیئت‌های مذهبی. اینها افرادی بودند که کمک‌نار به فعالیت‌ی مشترک می‌پرداختند؛ هرچند ممکن بود گرایش‌های سیاسی نیز داشته باشند. با محافل روشنفکری یا حوزوی که مثلاً تعدادی از طلبه‌ها در آنها با هم ارتباط داشتند و ارتباط خاصی نیز با تفکر یک شخصیت برجسته‌ای در حوزه نیز ایجاد کرده بودند. زندانیان گروه سوم، سازمانی و تشکیلاتی بودند؛ برخی تشکیلات آشکار داشتند که فعالیت آنها ممنوع بود، یا تشکیلات باید به‌نیاهن ولی شناخته‌شده حضور داشتند؛ مثل نهضت آزادی که اجازه فعالیت نداشتند. با‌کلا پنهان بودند؛ مثل سازمان‌های چریکی. در این میان، دسته‌بندی دیگری نیز وجود دارد: عده‌ای زندانیان اتفاقی سیاسی- امنیتی هم داشتیم. این گروه چهارم خیلی کم بودند؛ مثلاً فروشنده‌های اسلحه که با هدف مالی، به‌ویژه در مناطقی که ارتباط با آن سوی مرز داشتند، اسلحه تهیه می‌کردند و می‌فروختند و سمپاتی به خریدار نداشتند؛ اما لو می‌رفتند و دستگیر می‌شدند. با افراد خیلی عادی و معمولی که در طبقه‌بندی اجتماعی می‌گویند لمبن. مثلاً مشروب خورده بود و در مستی، ناسازی‌نثار اشرف و شاه کرده و دستگیر شده بود. یک نوع دیگر را در این دسته‌بندی باید زندانیان اتفاقی در نظر گرفت؛ افرادی که در یک هجوم فله‌ای به خوابگاه‌های دانشجویی، عمدتاً کوی دانشگاه تهران، بازداشت شده بودند. در آن مقطع، گارد یا ساواک به خوابگاه‌ها هجوم می‌آورد و بر اساس اخباری که دریافت کرده بود، به ساختمان شماره ۱۶ می‌رفت. فکر می‌کرد آنجا نشست هم‌اندیشی برای چند آذر برقرار است. از اتفاق چند دانشجویی که در عوالم سیاسی نبودند، در آن طبقه بودند و اینها را می‌گرفتند و مدت‌ها طول می‌کشید که در مراحل بازجویی مشخص شود اساساً سیاسی نیستند. برخی برای راهایی اسم دوست و رفیقی را می‌آوردند که سیاسی بود و می‌شدند هم‌پرونده آنان.

چطور؟

مثلاً آقای مخملباف را که گرفته بودند، چند هم‌پرونده‌ای داشت؛ یکی‌شان اصلاً در این عوالم نبود. یک بار هم زندان بی‌ودم، افرادی را آوردند که یکی از آنها با من در دوره بازجویی در زندان کمیته مشترک مه‌سول شد. دانشجوی داشکده فنی بود که «لا یعرف الله من الله» از یک خانواده بسیار برخوردار و صرفاً برای آنکه به مدارج مهندسی نائل شود، درس می‌خواند و در آن هجوم به دانشکده دستگیر شده بود و خیلی هم به او بد می‌گذشت.

از زندان شاه، محل حضور نیروهای گاه متضاد

ا منظر شوهی مبارزه در کنار یکدیگر بود.
رابطه

این نیروهای مبارز در بیرون و درون زندان چه تفاوت‌هایی داشت؟

دست‌کم من از برهه‌ای می‌گویم که تجربه زیسته و شخصی دارم، وگرنه زندان دوران پهلوی خودش دست‌کم سه برهه را طی کرده است؛ دوران رضاشاهی در زندان قزاق‌ها، زندان پیش از ساواک که یک مدت برخورد شبیه واحد آگاهی شهربانی دارد و دوره ساواک که بازجویی و زندان سیاسی، تکنیکی شده و برخورد با زندانی با استفاده از آموزه‌های جهانی سازمان‌های امنیتی مثل سیا و موساد انجام می‌شود. توضیحات من به دوره ساواک بالغ، توسعه‌یافته و کارکنته که دارای مهارت فنی بود، اشاره دارد. در این دوره که ما در زندان بودیم، از باقی ماندگان زندانیان دوره‌های قبل از دوره سوم هم وجود داشتند.

آ‌ یعنی حبس‌های طولانی مدت گرفته بودند.

بله، مذهبی‌هایی مثل هیئت مؤتلفه، آیت‌الله انواری، مرحوم حبیب‌الله عسکراولادی و…؛ اینها ابد و ۱۵ سال به بالا حکم داشتند. در مارکسیست‌ها نیز افرادی حضور داشته که مثلاً بعد از قضایی‌ای حزب توده بازداشت شده بودند؛ مثل مرحوم عمویی. اینها از زندان قزل‌قلعه که در زمان ما دیگر وجود نداشت، باقی مانده بودند؛ اما درباره سؤال اصلی شما، باید اشاره کنم در زندان دوران آخر، میان تشکل‌های پذیردی که بعد از سال ۴۸ شکل گرفته بودند، مثل سازمان مجاهدین خلق یا سازمان چریک‌های فدایی که از سایه‌های آینه‌ی گرفته بودند، سایر مبارزان از نوعی توافق اعلام‌نشده در کادر رهبری

سیاست



گفت‌وگوی «شرق» با احمد پورنجاتی

زیرپوست زندان شاه

حامد طیبی

۱۵ اردیبهشت ۵۳، سال دوم رشته دندانپزشکی در دانشگاه تهران است که ناگهان بازداشت می‌شود و بعدا حکم سه سال زندان به وی ابلاغ می‌شود؛ اگرچه در دادگاه تجدیدنظر به ۱۸ ماه کاهش می‌یابد. با احتساب ۱۵ ماه «ملی‌کشی»، ۳۳ ماه بازداشت را برای یک جوان ۱۹ساله مبارز به ارمغان می‌آورد. تجربه‌ای که بی‌شک در دوران فعالیت اجرایی و سیاسی احمد پورنجاتی، اثر درخور توجهی داشته است؛ اثری که می‌توان ردپای آن را در برخی اشارات سربسته او حتی در یک کپ دوستانه مشاهده کرد. این فعال سیاسی و علاقه‌مند پروپاقرص فرهنگ که از قائممقامی صداوسیما تا ریاست کمیسیون فرهنگی مجلس ششم را در کارنامه دارد، خاطرات زیادی از دوران مبارزاتی پیش از انقلاب خود دارد که به‌سختی می‌توان بخش‌هایی از آن را زوای شنید و این را می‌توان در جای‌جای گفت‌وگوی «شرق» با احمد پورنجاتی درباره اثر زندان بر شرایط مبارزه در دوران شاه مشاهده کرد. او همچنان نمی‌خواهد به تافته‌های دوران زندان ورود کند؛ اما در مقام یک تحلیلگر و راوی، شنیدنی‌های زیادی برای گفتن دارد.

شکل گرفته بود که در برابر رژیم و در مصاف با ساواک در زندان، با یکدیگر مواجهه ایدئولوژیک نداشتند و نوعی هم‌گرایی عملی هم وجود داشت. در واقع مرزبندی‌های ایدئولوژیک را دخالت نمی‌دادند؛ اما قبل از اینکه وارد زندان شویم، جریان مذهبی به شکل خیلی جدی نسبت به اندیشه‌های مارکسیستی و گرایش‌های کمونیستی موضع‌گیری و مرزبندی داشت. این مسئله هم در سطح نظریه‌پردازان مصادق‌های کاملاً روشنی دارد و هم در خود تشکیلات؛ مثلاً امثال مهندس بازرگان و مجموعه دوستان ایشان در انجمن‌های اسلامی مهندسین و در انجمن‌های اسلامی دانشگاه، مرزبندی جدی با تشکل‌های غیراسلامی داشتند.

این بعد از شکل‌گیری انجمن‌های اسلامی در دانشگاه‌هاست؟
بله؛ تقدم و تاخر تشکل‌های دانشجویی این‌گونه بود که ابتدا انجمن‌های دانشجویی که عمدتاً تحت تأثیر تفکر چپ بودند، فعالیت داشتند. کمک‌اندک کتابخانه اسلامی با این هدف که دانشجویان مسلمان به کتابخانه وابسته به انجمن تحت نفوذ چپ نروند، ایجاد شد. وقتی وارد دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران شدیم، فقط یک انجمن دانشجویی و کتابخانه وجود داشت. به کمک چند نفر از دانشجویان همفکر، انجمن اسلامی دانشکده و کتابخانه اسلامی را زیرپوستی که حساسیت ساواک برانگیخته بودند، شکل دادیم. پس در بیرون زندان مرزبندی و حتی چالش وجود داشت؛ اما به محض اینکه افراد وارد زندان می‌شدند، در مواجهه با دستگاه امنیتی، انکار تمام آن مرزبندی‌های اعتقادی، مسئله فرعی تلقی می‌شد یا دست‌کم مانند یک هلدینگ عمل می‌شد. هر مجموعه‌ای مثل شرکت کار خود را می‌کرد و قواعد درونی داشت، ولی همه شرکت‌های مختلف با هر مرام، گرایش و خضم‌شی‌ای، در مرکزیت نانوشته‌ای به صورت کانونی در مواجهه با ساواک وحدت رویه داشتند.

فضای زندان به‌گونه‌ای بود که امکان گفت‌وگو و طرح‌ریزی برای آینده مبارزه در آن وجود داشته باشد؟
بله؛ در واقع بعد از مراحل بازجویی، بندهای عمومی محل زندگی مشترک زندانیان بود و همه بندهای زندان به‌جز تک‌وتسوک افرادی که به انفرادی می‌رفتند، به‌ویژه در زندان قصر، محل ارتباطات متعدد بود.

آ‌ در زندان کمیته مشترک ساواک چطور؟
آنها فعالیت‌های محدود به سلول‌های خودشان بود؛ ولی بیشتر از پنج نفر در سلول‌های کوچک و بیش از ۱۰ نفر در سلول‌های بزرگ جا نمی‌شد. آنجا امکان تعامل نبود؛ چون زمان حضور در آنجا معمولاً کوتاه بود. در واقع از آن برای مراحل اعتراف‌گیری و تکمیل پرونده استفاده می‌شد؛ مگر برای زندانیانی که زیاد آنجا بودند، مثل شهید رجایی از مذهبی‌ها و وارطان از چپ‌ها، البته معدودی بودند که علاوه بر بازجویی، در آنجا نگهداری می‌شدند؛ مثل دکتر شریعتی.

آ‌ چرا به بندهای عمومی زندان قصر انتقال داده نشد؟ نگران تأثیرگذاری وی بودند؟
خیر؛ در زندان قصر نظریه‌پردازان بزرگی حضور داشتند. ساواک دکتر شریعتی را در آن شرایط نگهداری می‌کرد به این دلیل که بتوانند در ارتباطی تنگاتنگ، منویات خود را به خیال خودشان از او دریافت کنند. حتی شخص خاصی که از همکاران حسینیه ارشاد بود و شریعتی نیز او را می‌شناخت، به‌عنوان زندانی در سلول دکتر نگهداری می‌کردند. بعد از انقلاب، اسناد نشان داد او مأمور ساواک بوده که در آن شرایط روانی لازم را به دکتر شریعتی وارد کند تا مطالبی بگوید و بنویسد. هدف ساواک این بود که شریعتی هم درباره روحانیت و هم مارکسیسم مطالبی بنویسد و در روزنامه‌ها منتشر شود. به‌هرحال ایشان بین جوانان مذهبی، سمپات‌های زیادی داشت. به‌جز این نوع افراد که در کمیته مشترک نگهداری می‌شدند و به بند عمومی نمی‌آمدند، همه از کمیته مشترک به بندهای عمومی می‌آمدند.

آنجا اکثر دوستانی که بودند، گرایش و فعالیت سیاسی داشتند و همه همدیگر را به‌عنوان دوستان همفکر می‌شناختیم. من، غلامحسین کرباسچی، جلیل بشارتی و مهدی خلخالی، پسر آقای خلخالی که امروز دیپلمات بازنشسته است، از جمله این افراد بودیم و برخی دیگر از دوستان که بعد از انقلاب در بخش‌های دولتی تا مدارجی بالا رفتند، من که بازداشت شدم، می‌خواستم پیام بدهم که در بازجویی هیچ نکته‌ای درباره دوستان هم‌اتاق خود نگفتم‌ام. خدا رحمت کند مرحوم شهید تندگویان را که دوست صمیمی بودیم. او درست قبل از اینکه به دوره توقف آزادی زندانیان سیاسی برخورد کنیم، آزاد شد.

آ‌ دوران ملی‌کشی؟

بله، خود من ۱۵ ماه ملی‌کشی داشتم. به‌هرحال شهید تندگویان به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران رفت و دوست هم‌اتاقی من آقای بهشتی را که از مدیران جهاد سازندگی و بعدها جهاد کشاورزی شدند، پیدا کرد و گفت احمد هیچ نکته‌ای درباره فعالیت‌های پنهانی لو نداده است. نکته شیرین این بود که وقتی می‌رود در تریای دانشکده ادبیات و پیام من را می‌رساند، آقای بهشتی تصور می‌کند مرحوم تندگویان ساواکی است و مسئله را جدی نمی‌گیرد. بعد از انقلاب که دیداری سمنفره بین ما شکل گرفت، موضوع تا مدت‌ها اسباب خنده و تفریح ما بود. مسئله دیگری هم در ارتباط بیرون و درون زندان رخ داد. موضوع مربوط به برهه خاص سال‌های نزدیک انقلاب است؛ آشکارشدن گسترده گرایش مارکسیستی سازمان مجاهدین خلق که به آن کودتای درون‌سازمانی گفته شد و تقی شهرام سردمدار آن بود. ادعای آنها این بود که چون جامعه ایران مذهبی است، بنیان‌گذاران سازمان، خود را به‌عنوان سازمان مذهبی مطرح کردند. بعد از این، فاز تازه‌ای ایجاد شد که تعداد زیادی از سمپات‌ها و حتی اعضای سازمان درون زندان، از این سازمان بیربند؛ نه‌فقط از گرایش مارکسیستی که از کلیت آن، افراد خاصی مانند شهید رجایی، آقای مهندس بهزاد نبوی که البته به آن معنا سمپات سازمان نبود، لطفاًالله میثمی، من و چند نفر از دوستانم با اینکه جوان بودیم، بحث‌هایی جدی در تشکیلات مخفی داخل زندان داشتیم و این به هر نحو ممکن به کسانی که بیرون بودند، منتقل می‌شد؛ اما کماکان سعی بر این بود که ساواک و رژیم از این واگرایی که در درون مجموعه سازمان ایجاد شده بود، سوءاستفاده نکنند که البته تلاش بسیار زیادی هم کرد و نتایجی هم گرفت.

آ‌ مثلاً؟

برخی درون سازمان به این نتیجه رسیدند که اولویت برای سازمان در آن مقطع، فقط حفظ دین است و مبارزه و درگیرشدن با حاکمیت، فرعی است.
آ‌ این تحت تأثیر کار ساواک بود؟
بله؛ تحت تأثیر آشکارشدن انشعاب در سازمان، گرایش و اطلاعات بیشتری درز پیدا کرد و معلوم شد قبل از این نیز کاردهای مرکزی سازمان گرایش مارکسیستی پیدا کرده بودند؛ ولی برای جلوگیری از اطلاع هواداران، حتی نماز الکی می‌خواندند. اینها سبب تشمت گسترده شد و ساواک هم سوار آن شد. خود این مسئله سازمان، نوعی واژدگی نسبت به چپ‌ها و مارکسیست‌ها ایجاد کرد و ساواک کاری کرد که فضای درون زندان نیز تغییر کرد. این را در این مشاهده کردم.

آ‌ از آن ۱۵ ماه دوران ملی‌کشی در اوین بگویند.

در نیمه اول دهه ۵۰، دفاتر صوری در زندان‌ها ایجاد کرده و بعد از گذراندن دوران محکومیت، برگه‌ای به نام آزادی صادر می‌کردند که مثلاً پورنجاتی آزاد شد. این را بعد از انقلاب دیدیم. در آن زمان، مینی‌پوستی به داخل زندان قصر زندانیان پایان محکومیت را تسهیل می‌کرد و این می‌برد. بعد از آشکارشدن اختلافات درونی سازمان، ساواک به تدبیری رسید. برخلاف زندان قصر که همه گرایش‌های تشکیلاتی، سیاسی و مرامی مخلوط بودند، بندها در اوین مذهبی و غیرمذهبی شد. مشخص بود که در نبود رقیب، فضا امتیزه شده و به واحدهای کوچک‌تر تقسیم می‌شد. در بدی که همه مذهبی بودیم، چندین نحله درشت شد. کسانی که به رابطه سازمانی با مجاهدین خلق وفادار بودند تا کسانی که بریده بودند و برای خودشان نوعی پاستوریزه را حفظ کرده بودند؛ تپیه‌هایی مثل مهندس میثمی که بنیان‌گذاران را تکريم می‌کردند و انحراف را متوجه کارهای پایین می‌دانستند تا کسانی که به اصل مبارزه بی‌اعتقاد شده و معتقد بودند هر کاری که می‌شود باید انجام داد و از اوین رها شد و رفت دنبال حفظ دین. ساواک تلاش کرد برسنگان مذهبی‌ها نظیر آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و آقای هاشمی را ترغیب کند که بیانیهای منتشر کرده و سازمان را تغییر قنق رخ نداد. مناسبات زندانیان خرج داده شد و این اتفاق رخ کرد.
آ‌ مناسبات زندانیان از آن برهه به بعد چار تششت شد و دسته‌بندی بسیار آشفته‌ای در زندان رخ داد. سازمان‌های مخفی چریکی هم در سلوح کاردهای رهبری متلاشی شده بودند. اینجا بگویم به‌عنوان مثال اگر زندان را چگالی فعالان جدی مبارزه علیه رژیم‌های تلقی کنیم که البته تلقی تام و تمامی نیست و بسیاری هم بیرون بودند که فعالیت می‌کردند، می‌شود گفت در سال ۵۵ عملاً رژیم شاه و ساواک از کتشرگان سیاسی داخل زندان و تشکل‌هایی که به آنان وابسته بودند، آسوده خاطر شده بودند.

آ‌ در اسناد و خاطرات بسیاری از نیروهای مبارز، به‌ثمررسیدن انقلاب در سال ۵۷ امری محال تلقی شده است. آقای طالقانی چگونه همفکران را کادرها را در بیرون از مسئله آگاه کند؟
به‌طور طبیعی پیش می‌آمد که وقتی یک نفر با اظهاراتی از طرف بازجو مواجه می‌شد که نشان می‌داد بخشی از آنچه طرف امیدوار است پنهان مانده باشد، لو رفته و دوستان بیرون خبر ندارند، اینها را منتقل کند. این مورد برای من این‌طور پیش آمد که قبل از بازداشت، در منزلی در دونگ تهران با دوستان همفکر ساکن بودم،

آ‌ به مودی برخوردید که تحت تأثیر برخوردهایی که با شما در بازجویی‌ها و احیاناً شکنجه‌ها رخ می‌داد، تصمیم به تغییر شیوه‌های مبارزه در بیرون بگیری؟ منظور این است که اگر بازجو اطلاعاتی به شما می‌داد که نشان می‌داد اطلاعات شما در زکده، به این فکر می‌کردید که چگونه همفکران را کادرها را در بیرون از مسئله آگاه کند؟
به‌طور طبیعی پیش می‌آمد که وقتی یک نفر با اظهاراتی از طرف بازجو مواجه می‌شد که نشان می‌داد بخشی از آنچه طرف امیدوار است پنهان مانده باشد، لو رفته و دوستان بیرون خبر ندارند، اینها را منتقل کند. این مورد برای من این‌طور پیش آمد که قبل از بازداشت، در منزلی در دونگ تهران با دوستان همفکر ساکن بودم،

ادامه در صفحه ۱۵

«دلال‌ها» از نیوستن ما به FATF سود می‌برند

مدیر گروه بانکداری اسلامی پژوهشکده پولی و بانکی می‌افزاید: خود ما هم قربانی این مشکلات بوده‌ایم و بسیاری از مفسدان اقتصادی در کشور بوده‌اند که منابع مالی خود را از کشور خارج کرده‌اند و به دنبال خروج منابع مالی‌شان از کشور، خودشان هم خارج شدند؛ بنابراین دنیا دنبال این است که بستری را فراهم کند تا مطمئن شود این نقل‌وانتقالات مالی صحیح و درست است و می‌خواهد اطمینان پیدا کند پول‌هایی که در نظام مالی جهانی جریان پیدا می‌کنند، پول آلوده و ناپاک نباشد.

دکتر ندردی در ادامه می‌گوید: برای اینکه این مراودات، مراودات سالمی باشد، برخی از کشورهای دنیا دور هم نشستند و قواعدی را تنظیم کردند و بقیه کشورهای دنیا هم کرچه خودشان در تعیین این اصول و قواعد نقش مؤثری نداشتند اما وقتی دیدند این اصول و قواعد می‌تواند به سلامت مراودات و تجارت بین‌الملل کمک کند، این اصول و قواعد را پذیرفتند.

آنها که نمی‌پذیرند

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع) درباره سرنوشت کشورهایی که اصول و قواعد بین‌المللی را نپذیرند، می‌گوید: دولت‌هایی که این اصول را در کشورشان پیاده نکرده‌اند و در مقابل پیاده‌سازی این اصول مقاومت می‌کنند، مورد این شک و تردید قرار می‌گیرند که ممکن است مشکلاتی ازجمله پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم در آنجا صورت می‌گیرد و این تفکر در نظام بین‌الملل به این صورت تعبیر می‌شود که آن کشور تمایلی به شفاف‌سازی روابط مالی‌اش ندارد، به همین خاطر بقیه کشورها ممکن است با احتیاط، روابط مالی‌شان را با آن کشور انجام دهند و این احتیاط و تردید می‌تواند هزینه‌هایی را برای آن کشور ایجاد کند.

FATF مسئله پیچیده‌ای نیست

دکتر ندردی می‌گوید: FATF مسئله پیچیده‌ای نیست و دنیا در روابط فرامزی و تجاری‌ای که در سطح بین‌الملل وجود دارد، می‌خواهد اطمینان حاصل کند که این روابط، روابط سالمی است و منشأ آلوده و ناپایک ندارد.

چقدر آماده‌ایم؟

این کارشناس امور بانکی در پاسخ به این پرسش که سیستم بانکی‌مان چقدر از لحاظ زیرساخت‌ها آمادگی اجرای قوانین مربوط به FATF را دارد، می‌گوید: اینکه نظام بانکی ما بتواند در عمل، الزامات FATF را پیاده‌سازی کند، زمان‌بر است.



وی با اشاره به اینکه تصویب لوایح چهارگانه اولین گام است و برای اینکه اجرایی و عملیاتی شود، باید یک مسیر طولانی را طی کنیم، می‌گوید: با تصویب این لوایح کار تمام نمی‌شود و FATF بعد از تصویب این لوایح، از ما می‌خواهد تا زیرساخت‌های عملیاتی و اجرایی را فراهم کنیم، بنابراین تصویب این لوایح چهارگانه تازه اول راه است و در ادامه باید گام‌های اجرایی و عملیاتی را برداریم.

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق(ع) در ادامه به بیان اینکه وقتی می‌خواهیم وارد بازی فوتبال بشویم باید قواعد آن بازی را بی‌پذیریم و نمی‌توانیم بگوییم با قواعد خودمان بازی کنیم، می‌گوید: اگر بخواهیم در عرصه بین‌الملل تجارت داشته باشیم، باید قواعد و مقررات بین‌المللی را هم بی‌پذیریم.

دکتر ندردی می‌گوید: ما می‌توانیم بدون پذیرفتن این قواعد و مقررات با دنیا روابط داشته باشیم اما هزینه‌های ما افزایش پیدا می‌کند در حالی که ما منابع نامحدودی در اختیار نداریم و بنابراین باید سعی کنیم از این منابع به بهترین شکل ممکن استفاده کنیم. این پژوهشگر با تأکید بر اینکه نیپوستن به FATF منجر به افزایش هزینه‌ها خواهد شد، می‌گوید: وقتی می‌توانیم تجارتی را با پرداخت یک میلیون دلار انجام دهیم چرا باید هزینه یک‌میلیون و ۵۰۰ هزار دلاری برای آن پرداخت کنیم، البته ممکن است کسانی که این ۵۰۰ هزار دلار اضافه را دریافت می‌کنند موافق بیوستن به FATF نباشند.

مدیر گروه بانکداری اسلامی پژوهشکده پولی و بانکی با تأکید بر اینکه پذیرفتن این مقررات به نفع آنهایی است که هزینه اضافی را دریافت می‌کنند، می‌گوید: آنها با ایجاد موانع می‌توانند به درآمدهای خیلی کلانی برسند.

وی می‌افزاید: وقتی ما نمی‌توانیم از طریق رسمی پول را جابه‌جا کنیم، عده‌ای دلال و واسطه پیدا می‌شوند که مبلغی را می‌گیرند تا این پول را جابه‌جا کنند، در اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا باید کاری کنیم که هزینه‌های اضافی در اقتصادمان پدیداریم.